

بالجمله محررات در سعادت پوسته خانه سه
تصوف جریده سی نامه گوندر لایدر.
قوتلو نومروسى ۱۱۲

شرائط اشترا

سه لکى ممالک عثمانیه ایچون
۳۰ غروش ، مصر و ممالک اجنبیه
ایچون ۷ فراقدر .

تصوف

صاحب امتیاز و سر محرری
اورفه مبعوفی

شیخ صفوت

مرکز توزیعی باب عالی جاده سنده
جمعیت کتبخانه سیدر

نسخه سی ۲۰ پاره در

التصوف کله آداب : ابوحنس عربین مسلمه

عرفای امتک مقالات عارفانه لرینه تصوفک صحیفه لری آجیقدر

تصوفه متعلق مباحث شتادن باحث و مکارم اخلاق اسلامیتک تعمیمنه خادم مجله مغنویه در

زکریارا صلوات الله وسلامه علیهما بیارند و هیچ معصیت دردیوان اعمال اوئی اورا در عرصات بدارند تا چندانکه حساب عاصیان کرده شود .

سهرامیون لغیر وجهک باطل
و بکاوهن لغیر فقدک ضایع

ذنب اعقبک البکاء خیر من طاعة امتن فیها و یصنع الله بالضعیف ما یتعجب منه القوی . ثوری کوید در همسا یکی من مدمنی بود چون از دنیا رفت من بجزاوه وی ترقم بخواب دیدم که میگویند اگر نجات خواهی بر سر کوراو رو از مردم احوال وی رسیدم گفتند بوقت نزاع دیدهاش در اشک غرق شده بود و میگفت یامن له الدنیا و الآخرة ارحم من لیس له دنیا و لا آخرة .

ای شادی آن دل که دران دل غم تست

خداوند بس کاری نباشد جنید و شبلی و بایزیدا آمر زیدن کرم آن بود که برچون من رسوائی رحمت کنی . سپر بیفکن تا بنسده باشی که چون تو نباشی بر خراب خراج نیست .

آتش بیار و خرمن آزادگان بسوز
تا بادشه خراج نخواهد خراب را

الا والعبودية ان تفعل ما یرضاه او ترضی ما یفعله و یقین میدان که هیچ چیز درین راه مشرتر از اندوه نیست و من یرد الله به خیراً یجعل فی قلبه نائمة و قال علیه الصلوات والسلام لوان محزوناً بکی فی امة لرحم الله تلك الاممة ببکائه فالهموم عقوبات الذنوب والله تعالی یحب کل قلب حزن و در صفت خواجه کائنات صلوات الله وسلامه علیه معروف . فست کان دائم الحزن متواصل الفکر و این حدیث از خوف عاقبت و ترمی سابقت خیزد

روزی که بد روازه کوی نورسم
رسم بمراد دل رسم یازسم

صفتدن صفته تحول صورتیه تجلی ایلان میلونلرجه صفات بونلردن متجلبدر . محون الاحوال حضرتلرندن احوالزک احسن حاله تبدیلانی نیاز ایللیرکه معرفه اللهیه نائل اولانلر بودعایی ورد زبان ایتملردر .

مکاتبات صوفیه

قطب المحققین شیخ احمد غزالی حضرتلرینسک
مکتوبلرندن مابعد :

روزی که ز وصل تو خبر تازه شود
چا کر بامید تو بدر وازه شود

امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه چون بیمار شدی گفتی اللهم اجعل لی ادباً و لا تجعل لی غضباً گفتند شفا نمیخواهی گفت فی الله حق بمن یرجی خیره اولی من البقاء مع من لایؤمن شمره . الیه یرجع الامر کله . حاسبوا قبل ان تحاسبوا و زنوا قبل ان توزنوا . هرگز دولت خلوت نادیده و هوا ناشکسته و از کل بدل نا رسیده نکند طمع بر فترک طلب بسبق جز خجالت بار نیسارد من ظن انه یبذل الجهد یصل فی التعمی و من ظن انه بدون الجهد یصل فی التعمی و طلب الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب و الحقیقه ترک ملاحظه العمل لاترک العمل .

تا کار جهان راست کنی دیر شود
چون دیر شود دلت زما سیر شود

آینه قدر فراوی داود علیه السلام داشتند تا در نکریست آرایش حدثان بدید نداء انا عند المنکسرة قلوبهم بشنید .

امی دکر از پرده برون آوردی
بس بلمعینها که پس پرده تست

بندار پاکها همه آرایشست . روز قیامت یحیی بن

ازوارد صاحب ورد خبر دارد واز سهر ویداری
خداوند درد سخن گوید . قصه منبر نشیده که چون
بنهاند آن جذع از جرع بنالید فرمان آمده که خانه را
درکنار گیر که ناله رنجور آنرا درین درگاه قدریست اتقوا
دعوة المظلوم رمزیت

يقولون ثكلی ومن لم یذق
فراق الا حبة لم یثكل

لقد جرعتنی لیل الفراق
شراباً امر من الحظال

آری صنایع چودردلت دردی نیست
درد دل دیگران بازی شماری

من لم یبیت والحب حشو فوآده
لم یدر کیف تفتت الاکباد

صمصام برهنه در کدورت غبار پیدا نشود درصفا
ظاهر گردد .

لو كنت شاهد ناوما صنع الهوى
بقلوبنا لحسدت من لم یحب
یکبار قدم نه از خانه خویش .

فلیر تقوا فی الاسباب .

یکزین چاه ظلمانی برون آتا جهان بینی . عشق ماست
فانک میت اساس تنبیه و تهدید است واجب من اجبت
فانک مفارقه قاعده تجرید است و اعمال ماست فانک مجزی
به تشدید است

آشوب دل مامه زامدشدن تست
یکره بر ماباش و بیاسای و برستی

وان من الذنوب ذنوباً عقوبتها سلب التوحید بمی
خرمن طاعت که بوقت نزاع و قدمنا الی ماعملوا من عمل
فجعلناه هباءً منثوراً ببادی بی نیازی دهند و بی سنی

آبادان کدر حالت سكرات مرك وبدالهم من الله مالم
یکو نوا یحتسبون خراب کنند

کأن لم یکن بین الحجون الی الصفا
انیس ولم یسمر بمكة سامر

بلی نحن کنا اهلها فابادنا
صروف الیالی والجدود العواتر

بسی روی که درلحد از قبله بگردانندن بسی آشنا
که شب نخستش بیگانه خوانند یکی را کوبند نم نومه
العروس و دیگر را کوبند نم نومه المیوس . قل هو نبأ
عظیم اتم عنه معروض ازان ساعت که مرده را در جنازه
نهند تا بکور چهل بار حق تعالی بخود بخودی خود از وی
سؤال کند اول این بود فیم افیت عمرک .

قلت للنفس ان اردت رجوعا
فارجعی قبل ان یسد الطریق

چون بخاکش تسلیم کنند اگر مقبولی باشد چون
مکلم شود معلم گردد بنیت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
اورا تلقین دهد و اگر مخذولی باشد لال وکنک گردد
الیوم نختم علی افواههم اورار سوا کند جماعت دوستان
بر کردند و کوبند رجعتک و ترکعتک و لواقتنا مانفعتک

حاصل زمین کار باصددر دیم
بر بدهد عمری بریان آور دیم

این انفس غماز دلهاست و ترجان سرهاست و قلب المؤمن
من حرم الله وحرام علی حرم الله ان یلج فی غیر الله .
هر جا که معرفت شکایت نیست و هر جا که خوف
است دلیری نیست و هر جا که رجاست فراغت نیست
و هر جا که محبت است سخط نیست و هر جا که مشاهده
است غفلت نی . علم نگاه داشتن دینست و ورع پروردن
یقین یاد دوست ز دودن دلست و وجد افروختن جان
راستکاری کن تار ستکاری یابی .

آنرا که همی سازی میدانی ساخت
وانرا که همی سوزی میدانی سوخت

هر روز بامداد بدل اولیای خود ندا کند ما تصنع
بغیری وانت محفوف بخیری ، سید عالم علیه الصلوات
والسلام گوید در شب معراج بهر کوشه از بهشت که
برگذشتم گفتند سلمانرا از ما سلام برسان واو میگفت
منذ عرفت الله ما نظرت الی غیر الله والعناية قبل الماء والطین .

کردست بزلف تو زخم عذرم هست
ضرقه بهمه چیزدر آویزد دست

مردی را روی در عالم دادند اگر سیر خورد مستست
واگر کرسنه است دیوانه است و اگر خفته است مردار است
واگر بیدار است متحیر است . عجز قرین اوشده وضعف
صفت لازمه او گشته اگر کرد معرفت گردد گویند
وما قدر والله حق قدره واکر بعبادت مشغول شود
گویند و اما اسرو الایعدو والله مخلصین له الدین واکرا زهر
دوکناره کرد گویند و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
واگر فارغ نشیند ان ربك لشديد العقاب واکر شفیعی
طلبد لایستکلمون الا من اذن له الرحمن واکر بخود یابدیکری
نکرش کند لئن اشرکت لیحطن عملک واکر خواهد
سودایی بزوان علیکم لحافطین واکر خواهد که در درون
بازاری سازد یعلم السر واخلق واکر جایی رود این المقر
واگر کریر کاهی طلبد و الیه المصیر واکر فارغ شود والذین
جاهد واقینا لنهذبهم سبلنا واکر جهد کند یخص بر حتمه
من یشاء واکر نو مید شود ولاتنظوا من رحمة الله واکر
امین شود اقاموا مکر الله واکر فریاد کند لایسئل
عما یفعل واکر ساکن شود یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید .

آرنیدیکی ودیکری بر بایند
بر هیچ کس این راز همی نکشایند
مار از قضا جز این قدر نماند
بمانه تویی باده بتو بماند

راستان رسته اندروز شمار
جهدکن تا از ان شمار شوی

اندرین رسته راستکاری کن
تادران رسته راستکار شوی

سماعون للكذب اكلون للسحت با این معامله بار
افتاده و بارگیر فرومانده .

چون شیشه گریست توبه مایوسست
دشوار توان کردن و آسان بشکست

پیش ازین تغافل کردن نه اثر سعادت باشد علم
بی عمل دیوانگیست و عمل بی علم بیکانگی . عافیت در .
تنهاییست و سلامت درخا موشی من علم ان کلامه من
عمله قل کلامه فیما لایعینیه و انما تملى علی کاتبیک یکتابان
الی ربک فانظر ماذا تملى و ماذا یکتبان ما یلفظ من
قول الا لیدیه رقیب عتید . عقد پیمانست ما یکون من
نجوى ثلثة الا هو رابعهم . عهد ایمانست و التقوى
رقیب الله علی القلوب تحذیر است اقرأ کتابک کفی بنفسک
الیوم علیک حسیاً تقریر .

کس طاقت نونداشت من کی دارم

فأولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات مد دریای
گرمست . ان الله غنی عن العالمین زخم کبرای قدمست .

هر چند همی پیش دوم با علمت
درموکب توجه من چه خاك قدمت

احکم الحاکمین جمع می آرد ارحم الراحمین در میکذارد .
فضل بی منت یکی را مینسوازد عدل بی علت یکی را
میکدازد فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیه واما
من خفت موازینه فامه هاویه . بوی درمشک رقصست
ورنگ بر لاله علمست . عمر رضی الله تعالی عنه در تخانه
مقبولست و عبدالله ابن ابی سلول در مسجد مخذول .

جمال المارقین مولانا محمد شیرین مغربی حضر تری سکندر:

خورشید رخت چو کشت پیدا
ذرات دو کون شده ویدا

مهر رخ تو چو سایه انداخت
زان سایه بدید کشت اشیا

هر ذره ز نور مهر رویت
خورشید صفت شد آشکارا

هم ذره بمهر کشت موجود
هم مهر بذره کشت پیدا

دریای وجود موج زن شد
موجی بفکندسوی صحرا

آن موج فروشد و برآمد
در صورت کسوت دلارا

بردست بشفقه معانی
چون خط خوش نکار رعنا

این جمله چه بود عین آن موج
و آن موج چه بود عین دریا

هر جزو که هست عین کل است
بس کل چه بود سراسر اجزا

اجزا چه بود مظاهر کل
اشیا چه بود ظلال اسما

اسما چه بود ظهور خورشید
خورشید جمال ذات والا

صحرا چه بود زمین امکان
کانست کتاب حق تعالی

ای مغربی این حدیث بگذار
سرد و جهان مکن هویدا

دخلنا الدنيا مضطرين وقتنا فيها متحيرين وخرجنا
منها كارهين . اعمار امتي مابين ستين الى سبعين وقل من
يجوز ذلك . بيوسته سبو نيايد از آب درست .

قد قلت للقلب وما تبته
على التصابي ما في مرة

دع عنك يا قلب طلاب الهوى
لا لك يوم تسلم الجرّة

مابعدی وار

ادبیات صوفیه

قطب الاقطاب شیخ عبدالله انصاری حضر تری سکندر:

اگر در ظلمتی اینک سراجت
حساب امروز کن فردا چه حاجت

هم اکنون حکم کل من علما
ستانداز تو این تاج و رواج

کنون از حق فراغت مینایی
بگور آبی بدانی احتیاج

بکنج تخته تابوت خسبی
بخواری کربود تختی زعاجت

ترا برهیز باید چند کاهی
که فاسد کشته از عیسان مزاجت

کسادی در فساد افکن ز توبه
که چون فردا شود بینی رواج

زرنج دق فسق ای پیر انصار
مگر فضل خدا باشد علاج